

# دقیقی

از ویکی‌پدیا، دانشنامهٔ آزاد.

(تغییر مسیر از [دقیقی بلخی](#))  
Jump to: [search](#) , [navigation](#)

**ابو منصور محمد بن احمد دقیقی** (وفات حدود **۲۷۰ ه‍.ق.**) شاعر بزرگ ایرانی بود. زادگاه وی بنا به روایات گوناگون، **توس**، **بلخ**، **سمرقند** و **بخارا** ذکر شده است.

سلیمان راوش

به مناسبت بزرگداشت بیست و پنجم ثور

یاد روز پیغام آور خرد ابوالقاسم فردوسی ، یاد می‌نمایم از

**[1]** فرتور یا نگاره ی از دقیقی بلخی

خداوندگار راستین بلخ و سرایشگر بزرگ خرد

ابو منصور محمد بن احمد

دقیقی بلخی

اگر به پای لوح محفوظ عرش ادب خراسان به نیاش خرد و ستایش ادب زانو بزینم در بلندای پروینه های فرینه ذات فلسفه و عرفان ، در پهنهء پهناور شعر به نگاره ء زرانوده مردی برمخوریم که تاج شهنشاهی خرد گستری و باز آفرینی قصر و کاخ بلند هویت ملی ، آینی و ادبی خراسان زمین را به سر دارد ، وبلور چشمه خرد را چون ساغری بدست گرفته ویکام تشنگان آن شراب جانبخش میریزد.

از ابو منصور محمد بن احمد دقیقی بلخی ابر مردی که در سالهای بیست و یا سی سده چهارم هجری چشم دنیا گشود ، و در جوانی بلخ را به نور خرد آذینه بست سخن می گویم.

دقیقی بلخی را از آن بایستی خداوندگار راستین بلخ خواند ، که هرگز به گفتهء ناصر خسرو یمنگانی « بپای خوکان نریخته دُر دری را » و انگاه ایکه می خواسته بر تارک اهریمن شقاوت منثنی مرگ بکوبد تا عروس خرد و فر و شکوه اهورایی را دو باره بر سریر سلطنت زمان به جلوه آورد، کلام را از ژرفای گذشته های بلخ میآغازد ، وبادواره های خردرا در این سرزمین در قامت های گوهرینه ای نقش ها وچهره ها فرا روی تاریخ با درخشندگی سیمای خورشید در نگارستان شعر به نگارگری می گیرد .

این ستاوند نشین مردی ستایشگر خرد که سراپا در سوگ هزاران جان باخته پی مرد وزن خراسانی در راه حفظ و دفاع ازفرهنگ و آئین و خاک خراسان زمین در مقاومت علیه دژاندیشان و دژمنشان اعراب ، و فراموشی ویرانی برج وباره های شکوه و هیبت و صلابت های فره ء نانانا ( Tanata ) یا اناپیتس( اناهیتا) ، میترا و ( وهران) آتشکده ایکه اسفندیار در بلخ بنا نهاد و نوپهار معبد بزرگ که جمشید آنرا ساخته بود ، و هزاران نگاره های دیگر، با روان آزرده از ستم تاریخ بر پیکر آسمان سایه سرزمینش ، می زیست، همینکه فرصت نفس کشیدن را بدور از سیطرهء دجال همه زمانه ها یعنی طوارق تازیان پیدا مینماید ،به بخشیدن جان و درمان پیکره بلند و به خون آغشته و بخاک افتاده ء مادر شهر ها ،مهین خود { بلخ گزین}که زمان های درازی فرازگاه جلال و شکوه خسروانی و خاستگاه خرد و آئین اهورایی بوده ، می پردازد.

دقیقی بلخی را بدون هرگونه تردید و پنداری میتوان بنیاد گذارکاخ فلک سای شاهنامه که بلندی دیواره های زربنهء آن به وسیله فردوسی بزرگ انجام گرفت ، دانست . و چه شایسته و ارجمندارانه می بود که اگر شاهنامه فردوسی را بنام شاهنامه {دقیقی فردوسی} می ستایند .

دقیقی بلخی، این ستایشگر فرزانه پی خرد، پی گمان میخواستسته است که تاریخ سر زمین( آریانا) ( خراسان) \_ افغانستان امروزی را آنگونه که سزاوار است بنویسد تا چشم ها با خوانش آن همچنان بینا ماند و گوش ها ندای حقیقت هویت ملی آئینی و فرهنگی را در منادمت منادیان دروغ و ربا گم ندارند. به همین منظور است که او از بازتاب کامل فروزه های حقایق اسطوره پی که بهر حال انعکاس از واقعیت های تاریخ کشورما به شمارمی آیند، کوتا ه اما استادانه در نگاره ء زیبا ی سراپایی با واژگان نگارخانه شعر به نگارش می گیرد .

دقیقی بلخی این فروهیده مردی، کیان آئین و ستیزشگر آئین دیو و دد، کلام را نخست از خاستگاه خرد و خرد و انگاه از نبرد فرزندگان با اهر یمن اندیشان، می آغازد.

بلخ:

همانگونه که (اوستا) و (وند یداد)، سروده های ویدی و تمام خداینامه هاو شاهنامه ها اشاره دارند، بلخ تا زمان آغاز ویرانی خویش بدست اعراب متجاوز در زمان خلافت عثمان بن عفان، خاستگاه خرد و تمدن بوده است و مرکز شاهان و فروهیدگان. دقیقی بلخی، به بلخ صفت {گزین} قایل می شود. گزین معنی برگزیده، بسندیده شده و انتخاب شده را می دهد. برگزیدگی بلخ بنا به روایت اوستا و ویدی از سوی اهورامزدا یعنی خداوند است.

الهامهءمفتاح در رابطه به بنای اولیه بلخ می نویسد:

«در اوستا چه بسیار از «(جم) سخن رفته است و یم (بیم) به معنی جم و در پاره ای از قسمت‌های اوستا کلمهء خشنت به آن افزوده و جمشید؛ از جم و شید به معنی در خشان است. جمشید در اوستا پسر ویونگهونت (ویونگهان) خوانده شده است. بنا بر روایت اوستا، هنگامی که جمشید به سلطنت رسید، اهورا مزدا امر کرد که تا وی شروع به بنای پناهگاهی موسوم به (ور) {باغ} یا ارگ شاهی نماید. **الگو: در ادیان ابراهیمی، بهوه یا الله به جای آنکه برای بی پناه های زمین دستور ساختن پناهگاه را بدهد برای خویش داده است که عبارت از کعبه باشد.** م در فر گرد دوم وند یداد از روزگار جمشید صحبت می شود، جزئیات این قصه بیان می گردد. شاهنامه نیز در خصوص منزل ساختن جمشید می گوید:

بفرمود دیوان نا پاک را

به آب اندر آمیختن خاک را

هر آنچ از گل آمد چو بشناختند

سبک خشت را کالبد ساختند

سطور مسطور در اوستا، علاوه بر اینکه معلومات همه جانبه راجع به عمارت مرکزی قصر و اطقهای داخلی و خارجی و تقسیمات سه گانه علیا و وسطی و سفلی و بازار، تعداد خیابانها هر بخش و تعداد خانواده هایی که در هر بخش و خیابان جای گرفته بودند، می دهد، همانند یک مهندس، پلان و نقشه قصر شاهی و عمارات ملحقه و خیابانهای شهر مربوط را طرح می نماید. این (ور) اولین پایگاه بزرگ آریایی پیشد دایان بلخی بود و در اثر وجود آن، آبادی های دیگری در اطراف وسعت یافت. به سوی این (ور) آب نیز کشیده شده بود. در اطراف این نهر و انهار منشعب از آن چراگاههای وسیعی احداث شده بود که به شهادت اوستا، علف آن تمامی نداشت و این صفت چراگاههای صفحات باختر بود. بهترین و لذیذ ترین میوه ها و خوشبو ترین گیاهان و نباتات و فشنگترین پرندگان و زیبا ترین انسا نها در این شهر گرد آورده شد و بدین سان در اطراف این قصر بود که بخدی، عرض وجود کرد و از این رو اوستا، این شهر را به اسم و صفت «بخدیم سریرام» یعنی {بلخ زیبا} یاد کرده و ادبیات پهلوی آن را بلخ بامیک یعنی بلخ درخشان خوانده است. کلمه (ور) که اوستا ذکر کرده، هیچگاه از بخدی و بلخ جدایی نداشته و این (ور) اصلاً {پناهگاه} معنی داشته و بتدریج در مورد خانه و قصر و معبد استعمال شده است. بلخ زیبا، بلخ درخشان، بلخ الحسنا، و بلخ گزین که کانون مدنیت و تہذیب و آئین و زبان و ادبیات، و همه افتخارات آریایی از آنجا نشأت گرفته بود، مرکز سیاسی و اداری و کانون مملکت داری و جهانبانی هم گردید و فر ایرانی یا «آریانم هورینو» از این جا طلوع کرد و بار اول یامای اول

(بزرگ) جمشید پیشدادی پرچم سلطنت و فر پادشاهی خویش را بر فراز کنگره های قصر ورن بلند کرد و (بخدیم سریر ام) دارای (اردو و در فش فشام) یعنی بیرق های بلند گردید. و این صریح ترین شهادتی است که مرکزیت بخدی را ثابت می سازد. از طرف دیگر گفته شد که ایران ویج {افغانستان امروزی} نخستین سر زمین و اقامتگاه ایرانیان

{آریایی ها} است... 1

بنفشه آویزه پی فرازین پله های ادبیات کشور ما با نام بلخ زینت آریایی داشته است، و ستوده مردان بلندای شعر و ادب دریغ نداشته اند که به پای این عروس شهرها بهترین گل واژه های بهارستان ستایش را بریزند. بگونه ای که در اوستا بلخ را (بخدیم سریر ام) یعنی {بلخ زیبا} و در ادب پهلوی بلخ بامیک آمده است یعنی {بلخ درخشان}، فرخی سیستانی بلخ بامی می گوید و مسعودی در مروج الذهب بلخ را بلخ الحسنا می ستاید. و چنانکه الها مهء مفتاح مینویسد اعراب در دوره پیش از اسلام بلخ را (معشوقه) نام نهاده بودند. سید ابوالقاسم سمرقندی در کتاب تاریخ بلخ این مادر شهر را چنین وصف می کند «بلخ در اول وضع برخ بوده است و برخ بهره و نصیب باشد، و بامی منسوب بود به بام و بام مکان مرتفع باشد. یعنی مملکت و پادشاهی بلخ از رفیع ترین انحاء ملک است.» 2

مسعودی در مروج الذهب از بلخ چنین یاد می نماید: «هفت خانه در مقابل بیت الحرام شناخته شده که خانه چهارم، نو بهار است که منوچهر در بلخ به نام (ماه) بنا کرد.» 3

اعراب که بلخ به وسیله آنان ویران شده است گاهی نتوانستند حقایقی را در مورد بلخ بیان نکنند، و شاید خواسته یا نا خواسته بر رد باورهای تازیان بعد از اسلام می پردازند. مثلاً در باره بانی بلخ واعظ بلخی از قول ابوذغفاری نقل می کند که: «دو شهر اند که جبرئیل بر پر مبارک خویش بر دارد، آن شهرها را با اهالی وی، و این دوشهر را به بیت المقدس برساند... و آن دو شهر یکی به مشرق است و دیگری به مغرب است، آنکه به مغرب است طرابلس است، و آنکه به مشرق است، شهر بلخ است.» 4

با این گفته ابوذغفاری بسیاری از شهرهای را که در تورات و فرقان از سوی الله با اهالی آن مقدس شمرده است، حتی قدسیت مکه را که الله فرمایش خانه خویش را در آن داده بود زیر سوال می برد و تقدس را بر بلخ می گذارد.

واعظ بلخی که در قرن هشتم هجری می زیسته در کتاب فضایل بلخ می نویسد:

« و گویند که شهر بلخ بنا کرده قایل کشته هابیل است و مرقد و مشهد هابیل در موضعی است که آن را میدان گشتاسب می خوانند که اگر شرف و بزرگی تربت پاک او نبود، صاعقه عذاب از دیر باز بر این شهر نازل می گشت ، و لیکن خداوند این شهر را به برکت آن روضه بزرگ از بلا دفع می گرداند » 5

بنا بر این تحقیق آدم و حوا در بلخ بوده اند و نسل بشر از بلخ اند ، از سوی دیگر مطابق اسطوره های دینی مردم سرزمین ما اگر کیومرث را اولین بشر روی زمین می دانند پس او همان آدم یا ابوالبشر است. و این حقیقت دیگریست که ادعای توراتیان و فرقانیان را رد می نماید که می گویند : « آدم بر کوه ابو قبیس که در مکه بود فرود آمدند و آدم در غاری در آن کوه فرود آمد و آن غار را گنج ( مغارة الكنز ) نامید و از الله خواست که آن را مقدس بدارد . . . آدم از پروردگارش کلمات را دریافت پس توبه اش را پذیرفت و او را بر گزید و از بهشت که آدم در آن بود برای او حجر الا سود را فرو فرستاد و آدم را فرمود که تا آن را به مکه برد و برای او خانه ای بسازد پس آدم به مکه رفت و خانه را ساخت و گرد آن طواف کرد . . . » 6

از آنجاییکه منش ادعای منشیا توراتی و فرقانی بر واژگونه گفتاری استوار است ، پیدایی حقیقت را سخت دشوار می گرداند و رنه همین منشیا خود مدعی اند که آدم از بهشت به سر زمین فرود آورده شد . چنانکه طبری از قول قتاده و ابن عباس و علی بن ابیطالب و ابن اسحاق می نویسد: « قتاده گوید خدا عزوجل آدم را به هند فرود آورد. . و از ابن عباس روایت کرده اند که خدای عزوجل آدم را به صحرای سرزمین هند فرود آورد.

از علی بن ابیطالب روایت کرده اند که خوشبو ترین زمینها ، سر زمین هند است که خدا آدم را در آنجا فرود آورد. . . ابن اسحاق گوید که : به گفته اهل تورات آدم در هند بر کوهی فرود آمد که ( واسم ) نام داشت و گویند که حوا در جده از سرزمین مکه فرود آمد. « 7

همانگونه که گفیم واژگونه و کزگفتاری های دو دسته ، یاد شده بر کلوخ پایه های نا هنجاری ها متکی است و رنه چه لزوم دارد که خدا زن و شوهر ی را که در یک ساعت معین از آسمان به زمین فرود می آورد ، یکی را در شرق و دیگری را در غرب اندازد.

به باور تاریخ این دستار داران منبر ترفند انگیزه های جانبی خویش را به اذان گرفته اند تا نسل ها را به نماز جماعت خویش دعوت نمایند. که این تفسیر از این بحث خارج است . اما هرچه کرده اند با آنها نتوانستند هویت مادر شهری بلخ را انکار کنند . فخرالدین بنا کتی در تاریخ بنا کتی می نویسد :

« به اتفاق ارباب تواریخ ، اول کسی که پادشاهی کرد و آئین شاهی به جهان آورد ، کی.مرث بود و مغان گویند او آدم است و گویند بنیاد شهر ساختن ، او نهاد و شهر بنا کرد ، هزار سال بزیست و در حیات خود پادشاهی به نبیره خود هوشنگ پسر سیامک داد که پادشاهی عادل بود و عجم گویند که پیغمبر بود . از سنگ ، آهن بیرون آورد و سلاح ساخت و طریق زهد داشت . در حالت سجود دیوان او را هلاک کردند. طهمورث پسر او آن دیوان را هلاک کرد و در مقام ایشان شهری ساخت ، گویند آن شهر بلخ است . « 8

با در نظر داشت همه ستایش های همگون و نا همگون ولی حضرت دقیقی بلخی مجموعه ای از این ستایش ها را در یک واژه بر گرفت و بلخ را بلخ ( گزین ) خواند چنین :

چوگشتاسب را داد لهراسپ تخت

فرود آمد از تخت و بر بست رخت

بلخ گزین شد بران نوبها ر

که یزدان پرستان بدان روزگار

مر آن جای را داشتندی چنان

که مر مکه را تازیان این زمان. 9

گزین معنی پسندیده و انتخاب شده را می دهد و بلخ بنا به روایات دینی ، اسطوری و تاریخی شهر مقبول و مورد پسند خدا و شاهان و مردمان بوده است.

انگاره و دیگری که دقیقی بزرگ چراغ فرا راه راهیان خرد می گذارد ، آیت تقدس است برمدح بلخ ، و رابطه ای مقایسه پی دو مکان در دو فصل نا همگون و متضاد و گوارا و ناگوار در تاریخ . که درخشش پر باری دیگری از ستایش بلخ در خرگاه مهتابینه و کلام خداوند گار راستین بلخ دقیقی بزرگ میتواند باشد. آنجائیکه کعبه تازیان را با عبادتگاه خدا پرستان به تصویر کلام می آراند، کعبه یا مکه در نزد تازیان چه پیش از اسلام و چه بعد از آن مکان مقدس بوده است ، در پیش از اسلام این مکان پرستشگاه بت پرستان بود که بنا به شهادت تاریخ سصد و شصت بت که هر کدام متعلق به قبایل مختلفه اعراب میشد ، قد بر افراشته بودند . و بلند پذیر ترین آن ها چنانکه در تاریخ عرب آمده عبارت بوده است از : « عزی ( یعنی کاملاً عزیز ) ، منات ( از منیت به معنی سرنوشت ) و لات که از خدایان مقدس بود « 10

عزی و لات و منات زمانی که اعراب در پیش از اسلام به مرحله ستاره پرستی رشد نمودند به مثابه { دختران سه گانه خدا معابدی داشتند } 11 به قول مولف تاریخ عرب در میان این بلند پذیر ترین ها نیز بت دیگری وجود داشت بنام الله. در تاریخ عرب نوشته شده است که : « الله ( الا له ) تنها معبود مکیان نبوده بلکه خدای اصلی به شمار می رفت. این نام قدیم است و در دو لوح عربی جنوب که یکی ( معینی ) است و به نریک علا یافت شده، و دیگری ( سبئی ) است که ، ذکر آن آمده است و هم بصورت ( هه ل هه ) در الواح لیجانی و مربوط به قرن ششم پیش از میلاد مکرر دیده می شود و لیجیان که مسلم است که پرستش الله را از شام آورده بود نخستین محل پرستش آن در عربستان شد . در الواح صفا که مربوط به پنج قرن پیش از اسلام است همین نام بصورت هلاله hallah آمده ، و در یک لوح مسیحی مربوط بدوران قبل از اسلام که در ام الجمال بدست آمده و تاریخ آن به قرن ششم می رسد نیز هست . نام پدر محمد عبدالله

( و معنی بنده یا عابد الله است ) این مطلب که مکیان پیش از اسلام الله را به عنوان خالق و معطی بزرگ و یکتا که به وقت خطر پناه بدو باید برد می شناخته اند از آیات قرآن نیز استنباط تواند شد سوره 31 : 24 ، و 6 : 137 ، 109 و 10 : 23 ، و مسلم است که الله معبود سابق قریش بوده است . « 12

دقیقی بزرگ با آگاهی از فراز و فرود بتخانه ء کعبه ، خط تشخیص میان خدا پرستی و بت پرستی می کشد. و می گوید :

بلخ گزین شد بران نوبهار

که یزدان پرستان بدان روزگار

مر آن جای را داشتندی چنان

که مر مکه را تازیان این زمان

با خوانش این آیه ء شعری دقیقی بزرگ ، هر خواننده پی پوینده به نتیجه تفریق میان اصل خدا پرستی و بت پرستی نایل می آید به ویژه اگر فراز و فرود های دو مکان را مورد ارزیابی های تاریخ جهت پیدا کردن و باز شناسی تاریخ هویت ملی ، فرهنگی و عقیدتی خویش و مردمان سرزمین خویش داشته باشد . زیرا دقیقی بزرگ با بکار گرفتن کلمه یزدان پرستان و واژه ء روزگار، جان در تن معنی بخشیده است ، به ویژه که آفتابی می فرماید :

بدان خانه شد شاه یزدان پرست

اما درک روان معنی در تن کلام حضرت دقیقی بلخی، دقت بر ریخته های آئینه تاریخ و پالایش زنگواره ها از سیمای آن ریخته ها را بدور ازبال گستری اهریمن به باور های شب ، می طلبد . تا خدا پرستان را از نا خدا پرستان جدا نمود، و به آنچه که دقیقی بزرگ خواسته تا بر نسل های بعد از خویش یادواره گذارد، رسید. با آنکه در همین راستاگفتنی است ،چیزیکه خداوند گار بلخ دقیقی بلخی را بر ستاوند خرد و قدرت بیان آن بر نشانده است ، پیکره نگاری برهنه حقایق فارغ از کنایه های اسطوره پی و خلوت نشینی ها ی حاشیه ء است . بگونه ء که وقتی می خواهد شناخت و پرستش خدا را منکی بر خرد و عقل باز گوئی کند و انگشت اشارت بر اشاپی و مقبولیت معقولیت آیین خدا پرستی در پیش از ایلغار تازیان بگذارد ، و نسل ها را به تفکر بکشانند . در تمثلی از شیوه عبادت خدا، و سپاس خرد ، نماز لهراسب رابه نگاره گری گرفته، بی پیرایه چنین می گوید:

1 - بیست آن در آفرین خانه را

2 - نماند اندرو خویش و بیگانه را

3 - بپوشید جامهء پرستش پلاس

4 - بیفگند پاره فروهشت موی

5 - سوی روشن داد گر کرد روی

6 - همی بود سی سال پیشش بیای

7 - برینسان پرستید باید خدای

8 - نیایش همی کرد خورشید را

9 - چنان بوده بُد راه جمشید را.13

ستاوند نشین آسمان ادب بلخ از بند 1 تا به 6 تصویر چگونگی عبادت پروردگار را در حریر کلام می آراید ، و در بند هفت ، طعنه گونه بر رواج عبادات ریا منشانه و بی حضور قلب که پس از چیرگی به خون آلوده آئین عرب دامنگیر مردمان گشته بود، برمنش عبادت راستین پیش ازسیطرهء تازیان بر کشور ما مهر رهگشایانه و تأیید نقش میزند.

و در پی آن شگرف تر بند 8 و 9 را باید بر گرفت که در آن یک فصل هزاره سالهء تاریخ آئینی و فرهنگی پیش از پیام آوری پیمبرخرد زرتشت رادر سرزمین کشور ما با چندگوهر ظریف و پر بهای کلام بر انگشتر تاریخ نگین می بندد، و به معنی دیگر بحری را در کوزه می ریزد.

نیایش خورشید دوران پر عظمت پیشدایان بخدی تا ظهور پیامبری زرتشت است ، که مردمان سرزمین ما به آئین و فرهنگ میتراپی می اندیشیدند . در این آئین خورشید به مثابهء مظهر و تجلی ذات خدا به نیایش گرفته می شد . نیایش خورشید همانند خون درتاروپود هستی معنوی مردمان ما جا داشت که حتی پس از خونریزیها و خشکاندن خون در پیکره خرد ینه باور های مردم خراسان ، قلب ها هنوز آشکار و پنهان در پیکره ها در عشق آن آئین می تپید. و گاهی هم جهت حفظ آن باور، با نوع آن را بارنگ و بانگ اسلامی روان بخشیدند و عرفان اشراق را بنیاد نهادند.چنانکه شیخ اشراق سهروردی در باره نور و هورخش که همانا خورشید است نیایش دارد بعنوان نیایش هورخش کبیر، که بیان منطقی باور مردم ما به خورشید می تواند باشد. شیخ شهید می گوید : « بدانکه علاقه ء نفس با بدن با اعتبار جسمی است که آن روح است ، و روح در دماغ نورانی است تا اگر نورش کم شود ، زندگی او مضطرب شود و مالیخولیا حاصل شود و غیر آن . پس او علاقه ء نفس با نور است و اول رفیقی از آن زندگی نوراست . بینی میل حیوانات به نور و فرو نشستن حواس و ساکن شدن حرکات در ظلمت شب ، پس شادی نفوس با نور سخت تراسست از جمله چیزها .

و چون در محسوسات ، و از همه شریف تر است نور است ، پس از انوار آن چه تمام تر است - شریف تر است ، و شریف ترین جسم ها هورخش است که تاریکی را قهر می کند . ملک کواکب و رئیس آسمانها ست ، و کننده ء روز روشن با امر حق تعالی، کافل قوت ها ، خازن عجایب ، صاحب هیبت ، مستغنی به نورش از جمله ای کواکب . همه را نور می دهد و او از کسی نور نمی ستاند ، و همه را رونق و بها ء می پوشاند ، پا کا خدایا که او را افرید و نورانی گردانید . اوست مثل اعلی در آسمانها و زمین ها ، زیرا که او ست نور انوار اجسام ، چنانکه حق تعالی نور انوار است از آن عقول و نفوس . آیتی

دیگر گفت: و الله المثل الاعلی، و این آیتی دیگری را مبین می گرداند از روی مثلی، اوست آیتی بزرگ که ظاهر است به نورش، خفی است شرفش بر جاهلان. و آیت حق تعالی ظاهر ترین آیات است و ظاهر ترین آیات هورخش شدید است، و اوست که آیت بزرگترین است و علامه است و فاعل است با امر حق تعالی و پوشیده است ای ظاهر نگشت از بهر شرفش. و اوست که سبب روز است به ظهورش و سبب شب است از بهر خفایش و سبب فصول چهارگانه است از بهر میلش به جنوب و شمال، و او روشن کننده چشم سالکان است و سیلت ایشان است به حق تعالی پس اوست که حی ناطق است و ظاهر تر است، و اوست که حجت است بر بندگان خدا، و اوست آیت توحید، زیرا که او یکی است در مرتبت، او گواهی می دهد به یکی، و اوست که وجهت بلند تر است از آن خدا بر زبان اشراق و او روی و چشم و دل عالم است. « 14

باور میتراپی یا خورشید نیایش را حتا در اشعار مولانا جلال الدین که مذهب اشعری گاهی چون دماغه در بحر کلامش بستر می گستراند، میتوان دریافت جایکه می گوید:

نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم

چو غلام آفتابم همه ز آفتاب گویم. 15.

کمترا شاعر و روشن فکر زمانه ها را تاریخ ادب سرزمین ما بیاد دارد که در ستایش و نیایش خورشید گلدسته های کلام نیاراسته باشد. اما همه گلدسته چیده اند، ولی دقیقی بلخی ابر از چهره خورشید بر کشید تا جهان از گلهای هستی ما را در نور آن روشن بنمایاند، و « بدان را به دین خدای آورد».

در پرتوی این آرمان سترگ است که دقیقی بلخی پس از بر خوانی سروده های روزگاران تابناکی مادر شهر خرد، که بدست اهریمنان آدم روی تازی در حجله دودین به ماتم فصل های افتابی خویش می گیرست، به تصویر شگفتن درخت گشن خرد در باغستان دامن ان مادر، در آن روز گاران می پردازد:

چو یکچند سالان بر آمد برین — درختی پدید آمد اندر زمین

در ایوان گشتاسب بر سوی کاخ — درختی گشن بود بسیار شاخ

. دقیقی بزرگ با آوردن نام پاک زرتشت روزه ای را به سوی گلستان رنگین اعتقاد ات اهورایی چند هزار ساله مردم ما می کشاید، گلستان که در آن هزاران شاخه گل از راز و رمز خوشبختی، زیبای، لطف و سعادت همگانی انسان ها، معطر با شبنم نماز یزدان، شمیم می افشانند. و:

همه برگ وی پند و بارش خرد — کسی کو خرد پرورد کی مُرد

خجسته پی و نام او زردهشت — که آهرمن بد کنش را بکشت

. پیام ظهور حضرت زرتشت در اشعار دقیقی بلخی مرحله از نهادگاری باور ها و قانون زندگی بر پایه خرد

است، یا به بیان دیگر آغاز مرحله تدوین قانون زندگی بر اصول و هنجار های خرد به شمار می آید. با این حال، بنیاد گذار و سرایشگر نهادینه های خرد اوستایی در شاهنامه، حضرت دقیقی بلخی را باید نام برد، اوست که کلام آسمانی اش را از زادگاه نزول فرء یزدی {بلخ}، آغاز مینماید و آنگاه به شناسایی پیغمبر خرد و خردمندی رسالت او می پردازد، این چنین:.

به شاه کیان گفت پیغمبرم — سوی تو خرد رهنمون آورم

جهان آفرین گفت بپذیر دین — نگه کن برین آسمان و زمین

که بی خاک و آبش بر آورده ام — نگه کن بدو تاش چون کرده ام

نگر تا تواند چنین کرد کس — مگر من که هستم جهان دار و بس

گرایدونک دانی که من کردم این — مرا خواند باید جهان آفرین

زگویند ه بهذ بر دین او — بیاموز از راه و آئین او

نگر تا چه گوید بر آن کار کن — خرد بر گزین این جهان خوار کن

بیاموز آئین و دین بهی — که بی دین نا خوب باشد مهی

دقیقی بزرگ شاهنامه را قرآن گونه به سرایش می آغازد، یعنی هر آیت مبارکه شعری آن دیوان از تفاسیر رویداد های تاریخی و حقایق اسطوری تاریخ کشور ما را در خویش نهفته دارد. که در اتکای چنین یک ضرورت بود که فردوسی بزرگ تفسیر کبیر تاریخ هویت ملی، آئینی، و فرهنگ عجمیان را که امروز به قرآن عجم یا شاهنامه فردوسی مسما و آبشخور تشنگان خردو خرد اندیشی میباشد، بنام خداوند جان و خرد گزین بر تر اندیشه بر نگذرد { آفرید.

ابر مرد خرد دقیقی بلخی پس از پنجاه و دو آیت شعری که فرد گرد از خرد پذیری گشتاسپ یعنی آیین زرتشت پیغمبر است و اولین عبادتکده زرتشتیان در بلخ بنام { مهر برزین } و روشن نمودن آذر ، و نشانیدن درخت کاشمر که در آن گشتاسپ شاه شاهان یادگار گونه می نویسد : { که پذیرفت گشتاسپ دین بهی } ، که آن درخت کاشمر که در جوار عبادگاه خدا پرستدان بلخ قرارداشت به وسیله زرتشت و گشتاسپ بر شانه شد ، که خود دارایی سرگذشت است که مانند هر بند از آیات شعری دیگر دقیقی بلخی لازمه ء نوشتن یک کتاب جداگانه را می خواهد. چنانچه اگر کوتاه مثلاً از سرنوشت درخت کاشمر یاد نمایم . و جفای را که اعراب در حمله خویش در پهلوی دیگر وحشیگری ها و نامردمی ها در حق این درخت انجام داده اند بر شمیریم می نویسند که : « این درخت که به درخت کاشمر نامور گشته به گفته ثعالبی در سایه آن زیادت از دهزار گوسفند قرار گرفتی . . . و چندان مرغان گونان بر شاخه ها ماوا داشتند که عدد ایشان کس در ضبط نتواند آورد . البته ثعالبی کاشت درخت را به گشتاسپ نسبت می دهد . اما آنچه این سرو را نامدار تاریخ کرده است به گفته دقیقی بلخی آنست که :

{ یکی سرو آزاد را زردهشت

به پیش در آذر آن را بکشت }

سرو کهن ، کهن و سلیه شد تا جایکه آوازه اش به گوش المتوکل عباسی برسید ، در این همنگام ساختمان جعفریه را آغاز کرده بودند ، متوکل نامه ای به خواجه ابوالطیب و امیر طاهر ابن عبدالله می نویسد که درخت را ببرند و به بغداد بفرستند ، انچنانکه شاخه از آن کم نشود .

با درخواست و دستور متوکل عباسی مردم بی تفاوت نماندند ، چنانچه زرتشتیان یا بگفته کتاب گبرگان جمله جمع شدند و خواجه ابوالطیب را گفتند ما پنجاهزار زر نیشابوری خزانه خلیفه را خدمت کنیم ، در خواه تا ازین بریدن درخت در گذرد ، چه هزار سال زیادت است تا این درخت را کشته بودند .

درخواست مردم پذیرفته نشد . حکم خلیفه حکم خلیفه بود ، اره ای بر تنه پر تنه درخت کار گر افتاد و در وحشت و نگرانی مردمان به زمین افتاد ، و چون بیفتاد در آن حدود زمین بلرزد و کاریز ها و بنا ی بسیار خلل کرد. سر انجام با هزینه ء پانصد درم بر هزار و سه صد اشتر گذاشتند تا به جعفریه بردند . نزدیکی های جعفریه رسیدند ، غلامان ، متوکل را کشته بودند ، مردمان آنرا به حساب بریدن سرو کاشمر گذاشتند « 16.

با دریاخ و درد که به شمار انگشتان دست در افغانستان از احوال کاشمر کسی آگاهی نداده است.

بعد از این پنجاه و دو آیت که هریک از آیات فرگرد از تاریخ چندین هزار ساله آمیزه با خرد، مردمان سرزمین ما می باشد ، دقیقی بلخی ، پیوستگی و غرور خرد را بر استوایی آزادگی استوان می نمایاند و آن را می ستاید.

دقیقی به نقل از پیغمبر خرد حضرت زرتشت ، نخستین چالش با اهریمن را آزادی از زنجیره ء پاژ دهی بر می تاباند. و این پولادینه شمشیر تصادفی نبودکه ، دقیقی بر نیام دلاوران آوردگاه نبرد با اهریمن می گذارد. از قامت این شمشیر آذر دفاع از خرد می درخشند . دقیقی بزرگ خواسته بیاموزاند که پاژ و جزیه دادن ژرفای بندگی و اسارت و بست زیستن انسان را می سازد . فقط انسانهای زبون و بیچاره است که تن به جزیه و پاژ می دهند، و این ناپسند ترین چیزی است که آئین خرد با آن می باید بستیزد . چنانکه می فرماید :

بشاه کیان گفت زرتشت پیر

که در دین ما این نباشد هژیر

که تو پاژ بدهی بسالار چین

نه اندر خور دین ما با شد این 17.

چرا دقیقی بزرگ از میان انبوه از مسایل، حماسه ء چالش با پاژ و جزیه را آغازین می گرداند؟

پاسخ به این پرسش بر میگردد بر باز نگری اندیشه و جهان بینی دقیقی ، و روزگاران که آن ابرمرد خرد میزیسته است. دوران زیست ، دقیقی بلخی عصر سامانیان است ، روزگار سامانیان را میتوان دوره ء رنسانس در تاریخ بعد از ایلغار عرب بر سرزمین ما نامید. این دوره ، روزگاران احیایی آئین ، فرهنگ ، علوم ، و ادبیات و صنایع گذشته ما بود که بدست اعراب جزیه ستان و غنیمت جو مسلمان یکسره با شلاق دین جزیه پی شان بی نفس شده بود .

دقیقی بزرگ با ناپسند خواندن جزیه و پاژ، پرده از چهره زشت( دیومردم )های سیاه چرده ء بر می دارد که از چهارصد سال تا به روز حیات او ( دقیقی) خراسان را با لکد جزیه ستانی و پاژگیری ، غنیمت ستانی و کنیز گیری خویش به خاک و خون کشانده بودند. که جز این، دیگر نشانه ای از شرف در کالبد اندیشه شان سراغ نمی توان یافت . که تفسیر آن دیو مردمان را فردوسی بزرگ چنین مینگارد :

ازین مار خوار اهرمن چهرگان

زدانای و شرم بی بهرگان

نه گنج و نه نام و نه تخت و نژاد

همی داد خواهند گیتی بباد

ازین زاغ ساران بی آب و رنگ

نه هوش و نه دانش نه نام و نه ننگ

شود خوار هر کس که هست ارجمند

فروما په را بخت گرد د بلند

پراگنده گرد د بدی در جهان

گزند آشکارا و خوبی نماند

بهر کشوری در ستمگاری

پدید آید و زشت پتیاره یی

چو با تخت منبر برابر کنند

همه نام بویگر و عمر کنند

زیمان بگردند و ز راستی

گرامی شود کژی و کاستی

نه تخت و نه دیهیم بینی نه شهر

ز اختر همه تازیان راست بهر

زیان کسان از پی سود خویش

بجویند و دین اندر آرند پیش 18 .

دقیقی این دانای بزرگ همانگونه که گفته شد ، نمی خواهد قفل های دروازه تاریخ را خود برای دیگران بگشاید ، بلکه کلید می دهد تا پناهجویان رستگاری و آزادی مه در بند اند خود درب های زندان بشکنند و از دهلیز های تنگ و تاریک تاریخ عبور نموده به گشایش دروازه باغستان های خرد ، تفرجگاه های مهر برزین و نوبهار و گلگشت های آزادی ، پاکی ، و دیگر آبادی های سرور انسان و انسانیت برسند.

هدف دیگر دقیقی بزرگ از به آغاز گرفتن چالش با باژ و جزیه در ابتدای آیات اشعارش ، هشداری آموزشگرانه است که به شاهان و خداوندان سامان می دهد، تا مبدا چنان طاهریان و صفاریان یا رنگ شرم ویی ننگی دامن در تاریخ آلوده سازند و چهارصد دختر نوجوان خراسانی را جهت ارضای شهوت خلیفه اعراب مسلمان ، باج پیشکش نماید . در تاریخها نوشته شده است که: « عبدالله بن طاهر پوشنگی 400 دوشیزه نوجوان را به خلیفه بغداد از خراسان فرستاد » 19

در حالیکه مسعودی مروج الذهب می نویسد که این خلیفه و پیشوای مسلمانان : « چهار هزار کنیز داشت که با همه خفته بود » 20

و یا بقول مولف ناشناخته تاریخ سیستان و مروج الذهب مسعودی مانند صفاریان که می نویسند یعقوب لیث « . . . رسولی فرستاد سوی معتمد ( خلیفه عباسی) با هدیه ها و پنجاه بت زرین و سیمین که از کابل آورده بود ، سوی معتمد فرستاد که به مکه فرستد تا به حرم به راه مردمان فرو برند رغم کفار را. » 21

و برادرش عمرو لیث نیز چنانکه مسعودی می نویسد « بسال دویست و هشتاد و سوم از جانب عمرو لیث صفار هدیه ها رسید که از جمله یکصد اسب مهاری خراسان بود با جمازه های بسیار و صندوق های فراوان و چهار میلیون درم پول نقد ، بتی روئین نیز همراه آن بود که بشکل زنی ساخته بودند و چهار دست داشت و دو حمایل نقرهء مرصع به جواهر سرخ و سپید بر آن آویخته بود } این مجسمه بدون شک پیکره میترا بوده است . م } و در مقابل این مجسمه بتان کوچک بود که دست و صورت داشت و زیور و جواهر بر آن بود . این مجسمه بر گاوی بود که به اندازهء طبیعی ساخته شده بود و جمازه ها آنرا می کشید ، این همه را به خانهء معتضد بالله ( خلیفه عباسی) بردند . . . عمرو لیث این بت ها از شهرهای هندوستان که گشوده بود و از کوهستانهای مجاور بست و معبرو دیار داور که اکنون بسال سیصد و سی و دو در بند است گرفته بود که اقوام شهری و بدوی آنجا هستند . شهریان کابل و بامیان هستند که بیدار زابلستان و رنج پیوسته است . . . » 22

حضرت دقیقی بلخی میدانست که آل سامان نسبت به دین و سنت های عرب تفقدی ندارند . زیرا آل سامان از خانواده سامان خداد بلخ بودند که به آئین زرتشتی تعلق پاک داشتند . اما نمی توانستند پس از سه صد سال در حالیکه حضور سیاه اعراب هنوز پیکر هستی سیاسی ، اقتصادی ، فرهنگی و آئینی جامعه خراسان زمین رادر سایه تیرهء هول و وحشت اهریمنانه خود نگهداشته بود ، بیکبارگی به شکار شغالان برآیند و از مصیبت اشغال آنها کشرزار های خرد را بیالایند.

با سری از کناره جویی ها ، در پی آن نبودند که ستیزشگران با اهریمن را در فراخستان نبرد به سرزنش بشینند. چنانکه در آئینهء روزگاران سامانیان اگر دیده بر دوخته شود به نظارهء قامت های چشم بر می خورد که انوار افاضات خورشید بینش و دانش شان چراغ رهیابانهء پویندگان خرد سده ها بوده است ، و ظلمت پرستان تا به امروز نمی توانند در برابر آن انوار، چشم بسوی روشنای ها گشایند ، و همچنان از فرود پنه مغاک های اندیشه ، آن گردونهء

های تاریخ نور را نفی می دارند. فراهم گستری این سفره فرهنگ و آئین در گستره ای ستاوند نشیانیان خرد ، پر از فرآورده هایی کامل در جهت رشد جان و تن انسان شد ، و دوره باهمی و همسویی های مردم ما برگرد داشته های تاریخی شان که مظهر از یک دوره تمدن عالی بود مهیا گردید. ازهر گوشه و کنار نفیر نفرت از استیلا ی فرهنگ بیگانه بگوش جان می رسید ، در زمان سامانیا ن است . ابو بکر محمد بن ذکریای رازی امکان یافت که پیکانه بر کمان نهد و جغد های فلسفه و جمل هاییکه از سفهات خویش دیواره ها بلند نموده بودند ، فرو ریزاند. 23

مانند ابوبکر رازی دهها رخسوسوار اندیشه چون تکاور تیزه پویی درفشی برگشت به اصل هویت فرهنگی و آئینی و خرد را در کانون های روشن بر افراشتند . حتی زنان کشور ما که هر چند دست و پای شان بر زنجیره ای زندان سنت های اعراب بسته شده بودند ، زنجیر ها بشکستند ، هر چند به بهایی جان شان هم اگر تمام شد از فریاد سکوت شکن و تعرضی خویش بر ضد خفاشان شب پرست دریغ نوزیدند. که یکی از آن میان در آن دوران، رابعه بلخی است . شاهدخت فر آئین بلخ وقتی به نظاره ظهور بهار اندیشان سرما ستیز می نشیند، شادیا نه به نسل های باغستان ها ی بلخ هدیه کلام و پیام خویش در سینی زرقام شعرهمانند زیبایی تن خویش ، بدین معنی چنین می آراید:

زیس گل که در باغ مأوی گرفت

چمن رنگ ارزنگ مانی گرفت

یمامهء بلخ رابعه ، بازشگفتن بنفشه های خرد را در بهشتینه های بلخ نه پیش آمد گونه و برهم قافیه کرد ن تصادفی شعر بر کتاب ارزنگ مانی همانند کرده است بلکه کتاب مانی را به مثابه از نمادی بر ضد تفکرات بادیه پی اعراب که سه صدسال بر سرنوشت خراسان خوشونتبارترین ناروای ها را روا داشته بودند مانند آورده است. 24

واز این دست بسیار بودند کسانی دیگری که ذکر ایشان با سنگ ترازوی این مقال گرانی می نماید.

اما عقاب معراج سایه خرد دقیقی بلخی پرواز خویش را شکوهنده در فصل شگفتن ها می آغازد ، و ابر های دودگین را با پیکانه های پرش خویش از چهره آفتاب تاریخ آسمان کشور می زداید. او با این پرواز نخست چنان که گفته آمدیم دژ ستمگرانه ۰ پرداخت باز و جزیه را می کوبد، و بدیگونه می نمایاند که تن در دادن به پرداخت بازو جزیه نه آئین آزادگیست و نه جزیه ستانان و بازگیران آئین داران انسانی.

در آن روزگار با وجود آنکه سامانیان درختان سرو آزادی را بر جاده های کشور مان می نشانند و عرض استقلال می نمودند ، با انهم نمی توانستند یکسره به نفی کامل معروف اعراب سوره توبه آیه بیست ونه یعنی جزیه ستانی و ساوگیری شان بپردازند که از سه صد سال بدان سو بر زندگی اجتماعی مردم و جامعه نافذ شده بود و اصل اساسی و سبب اصلی حمله اعراب را بر سرزمین ما تشکیل می داد ، یعنی در پهلو ی همه ناروایی های دیگر تعین باز یا ساو و جزیه از انهایکه اسلام نمی آوردند و بر آئین و دین خویش می ماندند ، بود.

ابر مرد خرد دقیقی بزرگ در تمثیل اسطوری ، به شاهان سامانی و دلیران روزگار می آگاهند که برستم ستمگران تازی سر نهد و خویشتن خویش و جامعه را از مجازات انها رها سازند ، تا تاج سر فرازی را همیشه بر سر داشته باشند . بنا گونه ۰ امثال و حکم از سوی پیغمبر خرد حضرت زرتشت می فرماید :

نباشم برین نیز همدستان

که شاهان ما در گه باستان

بترکان نداد ایچ بازو ساو

برین روزگار گذشته بتاو . 25

بتا و ، کلمهء از مصدر بتاییدن است که معنی رها کردن و گذاردن را می دهد. و دریا مرد خرد دقیقی بزرگ این صیغه را بدان آورده است که بر نسل های بعد از خویش ، امر خرد را آشکار نموده باشد ، و از جانبی هم تظلمی را که از ایلغار اعراب ، مردمان سر زمین ما کشیده اند یاد واره نقش تاریخ گرداند . که همانند گشتاسپ بر بارگاه خرد و غرور انسانی بر علیه وحشیان ادم روی تکیه کنند ، این چنین:

پذیرفت گشتاسپ گفتا که نیز

نفرمایمش دادن این بازو چیز . 26

. نه تنها ساو جزیه مادی که میبایست بتاوید از پرداخت بازو جزیه معنوی ، که بدخانه مردم کشور پس از سقوط سامانیان یعنی شکست دوره رنسانس در تاریخ کشور دوباره جامعه ما به وسیله مستعربه های مانند محمود غزنوی

در مفاک سیه ای امر و نهی اعراب زندانی شدن و تا کنون اسیر هستند ، نیز حضرت دقیقی می خواست جامعه را آزاد سازد.

تفسیر آیات آسمانی و آرمانهای دقیقی بلخی را حضرت فردوسی بزرگ در یا مرد دیگر خراسان زمین چنان تکمیل کرده است که بشریت امروز بر معبد کلام او سر تعظیم فرود می آورد .

چیزی دیگر که دقیقی بلخی را بر ستاوند بالاتر از صدرنیشان خرد و ادب تاریخ کشور ما بر می نشاند ، همانا تابش آفتابینه عقیده و ایمانش بر خرد است .

گفتنی است که کمتر شاعر است در تاریخ که به اصل {تقیه} اتکا نکرده باشد. تقیه اختفای عقلانی ایمان را گویند، برای احتراز از هلاکت خود و خویشاوندان، و اهل تقیه اجازت دارند که با صدای بلند منکر ایمان خویش گردند. 27

حتی خداوند گار سخن فردوسی بزرگ که با نوشتن شاهنامه کبیر شیشهء ناموس خرد را در همهء زمانه بدوش گرفت، با آنهم چنان دقیقی بزرگ انکار از دین عرب نکرده و اعلام بازگشت خویش به آئین خرد را ننموده است. اما دقیقی بلخی دلیرانه برکاه خرمن پندار تازیان آتش می زند، و چنین از خویش آگاهی می دهد:

دقیقی چار خصلت بر گزیده ست

بگیتی از همه خوبی و زشتی

لب یاقوت رنگ و نالهء چنگ

می خون رنگ و کیش زردهشتی 28

داکتر ذبیح الله صفا نیز بر این نکته صحه می گذارد که به غیر از دقیقی بزرگ بسیار از دیگران جهت حفظ نعمت تن اختفای عقلانی نموده اند. او می نویسد: «دقیقی بر آئین زرتشتی بوده و خود برین گفته دلایلی دارد که ذکر خواهیم کرد. برخی بسبب آنکه وی اسم و کنیهء مسلمانی دارد در زرتشتی بودن او تردید کرده اند، لیکن این دلیل قاطعی نیست، زیرا ما کسانی را در سه چهار قرن اول داریم که اسم خود و پدرشان اسامی مسلمانی بوده ولی در زرتشتی بودنشان تردیدی نیست» 29

این امر به ویژه شامل شاعران و ادیبان و فلاسفه می گردد، زیرا آنها مجموعه به تعبیر امروز از روشنفکران بوده اند روشنفکران که اکثریتشان به زبان عربی تکلم و تعلم می نمودند، بدین لحاظ میانی اسلام را خوب می دانستند. بعید به نظر می آید که کسی از ذات ناهنجارها آگاه باشد و هنجارها را قربانی ناهنجاریها نماید، این فقط می تواند کاری اغبیاء غیبین باشد.

دقیقی بلخی چنان بر بنیادی بودن و حقیقت آئین زرتشتی در پرتوی خرد ایمان دارد که نا هراسناک از شمشیر یاوگیان تازی بر خلاف نص عرب سوگند خورده می فرماید:

به یزدان که هرگز نبیند بهشت

کسی کاو ندارد ره زردهشت

سوگند دقیقی بیان تار و بود اصل حقیقت در تقابل با دروغ هاست، دروغهای که ستم آن را امروز هم مردمان نه تنها کشور ما که جهان با پوست و گوشت خویش احساس می نمایند، اما به گفته سعدی شیرازی:

گوسفندی برد این گرگ مزور همه روز

گوسفندان دیگر خیره در او می نگردند.

یکی از آرزوهای دقیقی بلخی که بدون هیچ تردید پند نامهء رهگشایانهء میتواند بر نسل های همه زمانه در نبرد با اهریمن دروغ باشد. این آرزو مندی او است:

یکی زرتشت وارم آرزویست

که پیشت زند را بر خوانم از بر 30

(زند) تفسیر است که بر کتاب آسمانی اوستا نوشته شده است یعنی تفسیر اوستا.

در جای دیگر خداوندگار راستین بلخ آرزوی خویش را بیان چنین می فرماید:

ببینم آخر روزی بکام دل خود را

گهی ایارده خوانم شها گهی خرده

ایارده: (با زند) را گویند چنانکه می نویسند: «... یکی دوسده پس از یورش تازیان و چیرگی اسلام، استعمال زبان پهلوی متروک شد و مردمی که زرتشتی باقی مانده بودند، قادر به فهمیدن زبان پهلوی و معانی اوستا نبودند. این بود که در آن هنگام، اوستا و تفسیرهایی از پهلوی به فارسی ترجمه شد و تفسیرهای دیگر، به فارسی بر آن نوشتند. این مجموعه را پازند می خوانند. . . و خرده اوستا در بر دارنده تکه هایی است از بخش های مختلف اوستا و بخشی از آن به زبان فارسی است. « 30

داکتر ذبیح الله صفا در کتاب تاریخ ادبیات ایران این شعر را:

بر خیز و بر افروز هلا قبلهء زردشت

بنشین و بر افکن شکم قاقم بر پشت

بس کس که ز زردشت بگردید و دگر بار

ناچار کند رو بسوی قبله، زردشت

از دقیقی بلخی می داند. اما متذکر می گردد که این دو بیت با دو بیت دیگر در دیوان سنایی چاپ آقای مدرس رضوی ص 770 به اسم سنایی آمده است

به هر حال اگر از سنایی هم باشد، چنانکه گفته شد روشنفکران گاهی نمی توانند نیت درونی خویش را پنهان دارد و حقیقت را بیان ندارند .

در پایان این مختصر با در نظر داشت عدم صلاحیت خویش ، از انجمن های فرهنگی و ادبی داخل و برون مرزی تمنا می برم که به خاطر پاسداری خرد و خرد اندیشان تاریخ کشورمان روزی را از میان روز های سال بگونه پیوسته به روز تجلیل از خداوندگار راستین بلخ دقیقی بزرگ ، اختصاص بدهند . واز پیر خرد ستایش به عمل آورند .

ومن الخرد التوفیق

المان ، اول سرطان 1384

پینوشتها:

- 1- الهامه مفتاح ، جغرفیای تاریخی بلخ وجیحون ، ص 22
- 2 - همانجا ، ص، 70 ، واعظ بلخی - فضایل بلخ ص،28
- 3 - ابوالحسین علی بن حسین مسعودی ، مروج الذهب ، جلد اول ص 589
- 4 - واعظ بلخی ، فضایل بلخ ، ص 14 - الهامه مفتاح ، ص 103
- 5 - همانجا
- 6- احمد بن ابی یعقوب ، ترجمه محمد ابراهیم آیتی ، جلد اول ص 4
- 7 - محمد بن جریر طبری ، تاریخ طبری ، جلد اول ، ص 72 - 73
- 8 - فخرالدین بناکتی ، تاریخ بنکتی ، ص 28 - الهامه مفتاح جغرافیای تاریخی بلخ و جیحون ص 103
- 9 - شاهنامه فردوسی ، نشر قطره متن کامل ف ص 646
- 10 - فلیب خوری حتی ، ترجمه ابوالقاسم پاینده ، تاریخ عرب ، ص 125 - 126
- 11 - همانجا
- 12 - همانجا ، ص 128 - 129
- 13 - شاهنامه فردوسی ، ص 646
- 14 - هاشم رضی ، حکمت خسروانی ، ص 342 - 344
- 15 - جلال الدین محمد بلخی ، دیوان غزلیات شمس
- 16 - سایت بنیاد فرهنگ ایران
- 17 - شاهنامه فردوسی نشره قطره ، ص 648

- 18- همانجا ، ص 1345 - 1346 - 1253
- 19 - عبدالح حبیبی ، افغانستان بعد از اسلام ص 617
- 20 - مروج الذهب ، جلد دوم ، ص 540
- 21 - تاریخ سیستان از مولف نا معلوم به تصیح ملک الشعرا بهار ص 220
- 22 - مروج الذهب ، جلد دوم ، ص 632
- 23 - سلیمان راوش ، رجوع شود به مقاله ابوبکر بن ذکریای رازی ، سایت های آریایی و مشعل
- 24 - رجوع شود به مقاله ، رابعه بلخی یا حمامهء در حمام خون ذویان خرد، سایت آریایی و مشعل ، کابل ناتهم
- 25 - شاهنامه فردوسی ، ص 648
- 26 - همانجا
- 27 - رجوع شود به کتاب اسلام در ایران ، اثر پطروشفسکی ، ص 274
- 28 - ذبیح الله صفا ، تاریخ ادبیات ایران ، ص 409
- 29 - همانجا ،
- 30 - همانجا ص 410
- 31 - داکتر فرهنگ مهر ، فلسفه زرتشت ص 141
- 32 - تاریخ ادبیات ایران 410 .